

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

سیدهاشم سدید

۰۲ فیروزی ۲۰۱۶

## هر اعتقادی که بنیادش بر درک نادرست از روابط علت و معلول باشد، خرافات دانسته می شود!

از روزی که "هاشمیان" نادان نظریات و سخنان من را که در دو مقاله: یکی: "حقیقت چیست" و دیگری: "باز هم چند نظر پیرامون بی چارگی انسان در برابر سرنوشت و جبر"، و یک نظر در دریچه ابراز نظریات "افغان جرمن"، ابراز شده بود، سفسطه خواند، می خواستم پیرامون این سخن و سخنان دیگرش که در متن حاوی این سخن آمده است، توضیحاتی لازم ارائه کرده با اتکاء به منطق قرآن و دین "هاشمیان" و گردانندگان "افغان جرمن" بی خبر از دین، و طالبان نکتائی دار و بی نکتائی، بی دینی و بی خردی این آدم پرمدعای درون خالی را نمایان سازم، اما اشارات غالباً دوستانه برخی از هم وطنان ما به نکاتی چند، که من را اخلاقاً مجبور به گفتن پاسخ می سازد (چون از یک طرف روی این هم وطنان بسیار نازک است و احترام هر یک واجب و از طرفی باید به نزاکت های اجتماعی و اصول ثابت مطبوعاتی توجه داشت)، سبب شده است که تا حال به این مقصد دست پیدا نکنم - متأسفانه!

هم وطنانی که به آن ها هیچ جوابی داده نمی شود، شامل دو دسته هستند: یکی: مانند جناب "بیکمراد تاش" که اصلاً نیازی به جواب ندارند، چرا که خود صاحب هوش سرشار و قریحه به نهایت عالی هستند و قادرند با قدرت طبیعی و کسبی پوشیده ترین مسائل را درک کنند و از طرفی اگر نظری ارائه می کنند، تنها برای توضیح مزید مطلب است، نه به دلیل ابراز فضل، یا بحث را حق و ناحق به درازا کشاندن و برای مطالبه پاسخ، زیرا این چنین اشخاص افکار انسان ها را اگر در صد پرده هم پیچانده شود، به یک تعبیر بو می کشند؛ و دوم: آن هائی که خود هم نمی دانند چه می خواهند بگویند.

برای چنین افرادی، گرچه باید، به حکم اخلاق و قواعد مطبوعاتی جواب گفته شود، ولی چون درک این ها آن قدر از برخی مسائل ظریف، یا پیچیده که مستلزم پرداختن به مطالب از مو نازک تر می باشد، ضعیف است (یا اینست که غرض دارند و یا مریض هستند) که اگر هزار بار یک مسأله را توضیح کنید، باز هم یا سر شان باز نمی شود و یا به حکم اخلاق و مغز بیمار شان به نا حق و به صورت پیگیر سبب درد سر می شوند.

اما کسی که در این جا توضیحاتی به وی ارائه می شود، مربوط به دسته ای است که اگر توضیحی مستند و علمی برای شان داده شود، نه این که آن را درک می کنند، که بدون تردید خشنود هم می شوند. از این رو است که من هم به چند نکته غرض توضیح مزید به او و به امثال او، ضمن رعایت کامل احترام به همه آن ها، اشاره می کنم:

۱) هستی مطابق قانونی عمل می کند. این قانون بر روی روابط علت و معلول و مبارزه تضاد استوار گردانیده شده است. همانگونه که هیچ دختری، تا با مردی همبستر نشود، صاحب فرزند نمی شود، یا هیچ مردی تا با زن یا دختری همبستر نشود، پدر نخواهد شد - نارسائی های این دو جنس در صاحب فرزند شدن استثناء است! حرارت آفتاب سبب صعود بخار آب به هوا می شود و سردی هوا سبب ریزش باران و... همه روابط علت معلولی اند.

هیچ چیزی در هستی، تأکید می کنم، هیچ چیزی، بدون این گونه ارتباط و بدون پیروی از این قانونی که خدا یا هر نامی که بر او می گذارید، وضع نموده است، رخ نمی دهد. قصه باردار شدن مریم، یا مادر مانی در حکایت های ایرانی که معتقد به دین مانی هستند، یا زنی که در یکی از داستان های مذهبی هندی، بدون همبستر شدن با مردی صاحب فرزند می شود، حکایاتی هستند، در هر جایی که ذکر آن ها رفته باشد، غیر قابل باور و ناشدنی، زیرا خلاف قانونی است که خدا آن را برای حفظ نظم در نظام هستی وضع نموده است و خدا هیچ گاه به کاری دست نمی زند که خلاف قوانین وضع کرده خودش باشد. در غیر این خدا خصلت هائی پیدا می کند، مانند خصلت های انسان های بلهوسی که یک روز به یک کاری دست می زنند و روز دیگر به کار دیگری؛ یا به خدائی که نمی داند چه کند و چه نکند!

در اعتقادات یهودی - مسیحی آمده است که خدا بعد از غرق ساختن انسان ها در طوفان نوح، آن گاه که نوح از این کار ابراز ناخوشنودی می کند، با نوح همنوایی کرده و وعده می کند که در آینده به چنین کاری دست نخواهد زد.

خدائی که بعد از غرق ساختن هدفمندانه مردم در طوفان نوح ابراز پشیمانی می کند، خدائی نیست که باید پرسیده شود، زیرا این خدا از عواقب کارش که باید بد بوده باشد، چون پشیمانی نمایانگر گرفتن نتیجه نادرست یا بد از کاری است، یا از پس و پیش کارش اطلاع ندارد، یا انسان ها روی افکارش اثرگذار هستند، و یا این که متلون و دمدمی مزاج است. که نباید چنین باشد، چون اگر می بود، نظم جهان هستی تا امروز ادامه پیدا نمی کرد.

پیامبر اسلام بار ها در برابر سؤال مخالفینش که انتظار معجزه از وی را داشتند به وضاحت اظهار داشته بود که او نمی تواند معجزه (امر خارق العاده) کند، یعنی معجزه را نفی می کند، اما علی، داماد و چهارمین خلیفه مسلمانان در نهج البلاغه،...، نوشته می کند که پیامبر بنا بر درخواست مخالفینش درختی را از ریشه بیرون کرده از جایش به سوی خود خواند، بعد از آن، آن درخت را به دو نیم تقسیم کرد، بعد هر دو نیمه درخت را دو باره به هم یکی ساخت و بعد آن را به جای اولی اش فرستاد. زنده ساختن مرده به دست عیسی و... همه کار هائی هستند خلاف قوانینی که خدای برای بر پا داشتن نظام هستی وضع نموده است. این ها همه ساخته ذهن بشر است که برای اعتبار بخشیدن بیشتر به پیامبران (و امامان و برخی از عرفاء)، آن ها را جامعه تفکر و خواست خدائی پوشانیده اند.

به هوا پریدن، ناپدید شدن کعبه، به روی آب راه رفتن، صدها انسان گرسنه را با یک قرص نان سیر کردن و قصه هائی از این دسته و رسته همه خرافات اند، یعنی اعتقاد داشتن به اموری که وقوع آن ها خلاف قوانینی است که خدای عالم ایجاد نموده است.

کسی تا امروز ندیده است که بزی انسان بزاید، چرا که رابطه علت و معلول و قانونی که خدا وضع کرده است، سبب می شود که از بز، بز و از انسان، انسان به وجود بیاید، نه عکس آن!

مردم ما، تقریباً همه مسلمانان جهان را، باور اینست که، تعویذ، که در آن کلمات یا عبارات و یا آیاتی از قرآن نوشته شده است، سبب رفع بیماری یا موجب گشادگی در کار بسته مردمان می گردد. اگر واقعاً این طور می بود، آیا پیامبر اسلام برای گشودن بسیاری از مشکلاتش از کلمات، عبارات و یا از آیات قرآن استفاده نمی نمود. اگر این طور می بود، از مکه از ترس جان فرار نمی کرد. در غار حرا پنهان نمی شد و... او خود قرآن زنده بود. نه تنها به تعویذ رجوع

و استخاره و استفاده از آیات قرآن برای دفع خطر و شر استفاده نکرد، که چنین کاری را گناه و خلاف دستاویز اسلامی نیز خواند.

گفته می شود که این نوع افکار - افکار به هوا شدن عرفاء و امثال این ها - برای رشد اسلام و برای قوت دین است و باید آن را تقویت کرد. نه عزیزم، چنین تفکراتی بودند که ما را به جای هدایت به سوی سعادت دنیوی و اخروی، گمراه ساخت و دچار بدبختی های بی حساب و غیر قابل علاج نمود.

شاید کسانی این سخنان را از روی خوش باوری یا از روی نیت نیک گفته باشند، و شاید کسانی مانند مجددی و امثالهم، این دجالان مردارخور، این چنین سخنان را اسلامی بدانند، اما واقعیت این است که مجددی ها و گیلانی ها و... با این سخنان و فریب مردم می خواهند بیخ ما را باز هم بکنند. مگر قرآن جادو جنبل و تفال زدن و استخاره را منع نکرده است، حتی استخاره کردن با استفاده از کلام قرآن را؟

ترویج خرافات بر طبق برنامه و اهدافی صورت می گیرد که غیرخدائی و غیرانسانی و بسیار مضر به حال جامعه و مردم است. غیر از ضرر هیچ سودی ندارد، حتی برای دین هم سود ندارد، زیرا با رشد دانش و آگاهی های دینی و دنیائی مردم، مردم متوجه خیلی از حرف ها می شوند که نتیجه آن زیر سؤال رفتن دین و عمال دینی و دنیائی دینجویانی بر سر قدرت است.

آقائی به نام "غلام حضرت" از رشد بحث های غیردینی در فیسبوک ها صحبت نموده است. ایشان فکر می کنند که نوشته های اشخاصی مانند من چنین وضعیتی را به وجود آورده است. شاید این نظر تا حدودی درست باشد، اما این آقا هیچ گاه نخواست دلیل اصلی این قضیه را که در بطن اعمال خلاف دینی سردمداران دین نهفته است، یا ببیند و یا بگوید. به جامعه خود و به این همه دیندار بر سر اقتدار، هر کدام پروفسور و دکتر و علامه و چه و چه، نگاه کنید، و به کارنامه های آن ها! با چنین وضعیت و فضیحتی کدام انسان به دین پای بند می ماند؟

وقتی خداشناسانی مانند "ربانی" و "سیاف" و پیشوایان دینی مانند "مجددی"، "گیلانی" و "کیان" ها که باید از اسلام بیشتر از همه اطلاع داشته باشند و نظر به ادعای خود شان بیشتر از همه از اسلام اطلاع دارند، چنین اند که می بینیم، چگونه از مردم انتظار دارید به اسلام معتقد و پایبند بمانند؟؟!!

تعجب می کنم به منطق و استدلال برخی از انسان ها که همه چیز را به چشم خود می بینند، ولی باز هم به کنه مطالب و مسائل و حقایقی که مانند آفتاب روشن اند، پی نمی برند!

به نوشته آقای "بیکمرا تاش"، این مرد به نهایت خردمند، که به تاریخ ۲۰۱۶/۰۱/۳۰ در دریچه ابراز نظریات پورتال "افغان جرمن" نشر شده است، مراجعه کنید و ببینید که ایشان در مورد اشتباه، که کار انسانی است، چه می گویند! من بخشی از نوشته ایشان را به اجازه شان در این جا نقل می کنم:

"مثال هائی که آقای سدید از برخی خرافات یاد آور می شوند با دین هیچ رابطه ای ندارد مثل داستان رفتن کعبه نزد "رابعه عدویه" که با هیچ منطق انسانی پذیرفتنی نیست خصوصاً برای پیروان دینی که بارها قرآن برای شان گفته است: «أفلا تعقلون؟. أفلاتعلمون؟ یا ایشان را «أولى الألباب» و «أولو الابصار» یا خداوندان خرد و دانائی و بینائی خوانده است. قرآن بر بشری بودن پیامبرش تأکید دارد و می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ. الكهف، آیت ۱۱۰ بگو برای همه که من بشری است [هستم] چون شما و بر من وحی خداوندی می آید. و هم چنان می گوید: و لکم فی رسول الله أسوة حسنة» و برای شما در فرستاده خدا سرمشق نیکو است یعنی او الگوی شما است. و زندگی پیامبر هم همین جنبه بشری او را بازتاب می دهد تا سرمشق و نمونه برای امت او باشد. از ترس مشرکان مجبور به هجرت می شود، ابوبکر را می گوید مرکوب سواری تهیه کند، او را می گوید یک راه بلد را پیدا کند تا آن دو را به یثرب برساند. در

جنگ احد دندان‌ش شهید می‌شود. در جنگ خندق از گرسنگی بر شکم سنگ بسته می‌کند. "ویراستاری از پورتال افغانستان آزاد-آزاد افغانستان".

زمانی در باره انسان بودن پیامبران و این که آن‌ها هم در معرض خطا قرار دارند، بر بنیاد آیاتی از قرآن مطالبی، مانند آنچه جناب "بیکم‌ادتاش" اشاره فرموده اند، نوشته بودم. در این مقال یک بار دیگر به چند آیتی هم مانند و هم معنی در نوشته های قبلی، برای این که مطالب بعدی را در روشنی آن‌ها به گونه مستدل تر بررسی کنیم، تماس می‌گیرم:

اول - سوره ضحی، از آیت ۶ تا ۱۱:

- آیت ۶:

"آیا ترا یتیم نیافت و پناه داد؟"

- آیت ۷:

"و تو را گم شده یافت و هدایت کرد."

- آیت ۸:

"و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود."

- آیت ۹:

"حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن."

- آیت ۱۰:

"و سؤال کننده را از خود مران."

- آیت ۱۱:

"و نعمت های پروردگارت را بازگو کن - به یاد آور."

توضیح علت نزول این آیات و تأویل (مراد و منظور و معنی آن‌ها) تا زمانی که آیات ۱ تا ۵ این سوره را مطالعه نکنیم مشکل است. برای دست یافتن به این منظور آیات ۱ تا ۵ را نیز ذیلاً نقل می‌کنیم:

- آیت ۱:

"سوگند به پرتو افشانی خورشید."

- آیت ۲:

"قسم به شب زمانی که همه جا را فرا گیرد."

- آیت ۳:

"پروردگارت تو را ترک نکرد و مورد خشم قرار نداده است."

- آیت ۴:

"و هر آنچه آخرت برای تو از دنیا بهتر است."

- آیت ۵:

"و البته بزودی پروردگارت به تو عطا کند تا خشنود شوی."

وقتی به تاریخ اسلام و زندگی پیامبر نگاه کنیم، گذشته از شکل و محتوای صحبت خدا با پیامبر و اشاره خدا به یتیم بودن و فقیر بودن و گم بودن (ضال)، که می‌توان آن را به گونه های مختلف تفسیر و تأویل نمود (پیامبر، می‌بینیم که

اشتباهی در کار بوده که سبب انقطاع و تأخیر سلسله نزول قرآن، قبل از فرود آمدن سوره ضحی به پیامبر، شده بود، اشتباهی که موجبات تأثر و اندوه و پریشانی وی و ناخشنودی خدا را فراهم ساخت.

دلایل ناخشنودی پیامبر می تواند مسائل عدیده بوده باشد، اما یاد آوری از "یتیم"ی در آیات ۶ تا ۱۱ سوره ضحی که بعد از یک دوره ناخشنودی و پریشانی پیامبر نازل شد، بلا تردید یکی از علل این ناخشنودی وی، و عتاب خداوند به پیامبر بوده است، که طبعاً موجبات ناخشنودی خداوند را سبب شده بود. در غیر آن نه خداوند برای مدتی از پیامبر اعراض یا دوری می کرد و نه خدا به او در این سوره که بعد از مدتی دو باره فرستاده شده بود، با آن لحن صحبت می نمود.

چه چیزی سبب ناخشنودی کسی از کسی دیگری می شود؟ جواب: نافرمانی؛ بی اعتنائی؛ در برابر کسی ایستادن، کاری را به درستی و مطابق هدایت انجام ندادن، سستی در انجام دستور یا دستورالعملی، عمل کردن مطابق میل و خواهش خود، تنبلی، غفلت، اشتباه، مخالفت، ضدیت، دشمنی و... هر چیزی که از این میان سبب ناخشنودی خدا از پیامبر شده باشد، در یک ارزیابی حداقلی، سهو و اشتباه خوانده می شود.

دوم - آن جا که خداوند در بخشی از آیت ۲ سوره فتح می گوید: "... تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد." روشن است که:

۱- امکان ارتکاب گناه برای پیامبر بر طبق این عبارت از آغاز زندگی وی تا وقت رحلتش وجود دارد. قیود "گذشته" و "آینده" بیان گر این برداشت نگارنده است.

۲- گناه اشکال و انواع و مراتب گونه گونه می تواند داشته باشد، سهو و خطا و اشتباه خفیف ترین اشکال و مراتب آن است. از این آیت به وضوح فهمیده می شود که نه تنها اشتباه، که حتی گناه هم می تواند از پیامبران سر بزند! سوم - آنجا که در آیت ۱ سوره تحریم خطاب به پیامبر می گوید:

"ای پیامبر، چرا آنچه را خدا برای تو حلال کرده [بر خود] حرام می کنی؟ [با این کار] خشنودی همسران خود را می خواهی، و خدا آمرزگار و مهربان است."

شرح شأن نزول این آیت قرار یک نظر تاریخی چنین است:

"پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاه که نزد "زینب بنت جحش" همسر خود می رفت، زینب او را نگاه می داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آورد. این سخن به گوش "عایشه" رسید و بر او گران آمد، می گوید: من با "حفصه" همسر دیگر پیامبر قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد یکی از ما آمد، فوراً بگوئیم آیا صمغ "مغافیر" خورده ای؟! ("مغافیر" صمغی درختی بود که بوی نامناسبی داشت) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد! به این ترتیب روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد "حفصه" آمد، او این سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت، حضرت فرمود: من "مغافیر" نخورده ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم و من سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالاً مغافیر نشسته باشد) ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند و یا به گوش زینب برسد و او دل شکسته شود). ولی سرانجام او این راز را افشاء کرد، و بعداً معلوم شد اصل این قضیه توطئه ای بوده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخت ناراحت شد و آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکرار نشود. در بعضی از روایات نیز آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از این

ماجرا يك ماه از همسران خود کناره گیری کرد و حتی شایعه تصمیم آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نسبت به طلاق آن ها منتشر شد، به طوری که سخت به وحشت افتادند و از کار خود پشیمان شدند. " (نقل از سایت اینترنتی "تبیین").

واقعیت این داستان هر چه بوده باشد، مهم در تحلیلی که قرار است در این نوشته صورت بگیرد، اینست که چیزی را که خدا حلال دانسته حرام خواندن، یا آن را تحریم کردن، کاری است خلاف امر خدا و به گونه ای اگر نگوئیم خود را بالاتر از خدا قرار دادن، می توانیم به سادگی بگوئیم: خود را برابر با خدا قرار دادن، که کفر مطلق است!!

چیزی را که خدا حلال دانسته حرام دانستن، بر اساس گفتار خدا در آیت مذکور "گناه" است؛ بالا تر از اشتباه، اما خداوند که نسبت به پیامبر نظر خاصی دارد، به او بشارت می دهد که خدا آمرزنده و مهربان است و ترا می بخشد!

به معنی دیگر تو هم از گناه زنانت درگذر و آن ها را به خاطر یک گناهی که زیاد بزرگ و مهم هم نیست طلاق مده و رسم طلاق زنان را از سوی مردان، که بدون آن هم مانند آب خوردن است، زیاد تر سهل نساز!!

چهارم - ماجرای موضع گیری پیامبر به نفع یک مرد مسلمان متمول و قوم خویش دار که مرتکب دزدی شده بود، ولی چون متمول و قوم خویش دار و از نزدیکان پیامبر بود، مورد عنایت پیامبر قرار گرفت.

پیامبر در قضاوتی که در این مورد نمود، فرد بی گناهی را مؤاخذه و سرزنش کرد و حکمی خلاف وی صادر نمود که شرح کامل آن در آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره نساء آمده است - البته مطابق تفسیر نمونه، جلد یک، صفحه ۴۴۸:

آیت ۱۰۵:

"در شأن نزول این آیت و آیت بعد نقل شده که: طایفه بنی ابیرق طایفه ای نسبتاً معروف بودند سه برادر از این طایفه به نام «بشر» و «بشیر» و «مبشر» نام داشتند، «بشیر» به خانه مسلمانی به نام «رفاعه» دستبرد زد و شمشیر و زره و مقداری از مواد غذایی را به سرقت برد، فرزند برادر او به نام «قتاده» که از مجاهدان بدر بود جریان را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد.

برادران سارق وقتی باخبر شدند، یکی از سخنوران قبیله خود را دیدند که با جمعی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و با قیافه حق به جانب سارق را تبرئه کنند و قتاده را به تهمت ناروا زدن متهم سازند. پیامبر صلی الله علیه و آله طبق وظیفه «عمل به ظاهر» شهادت این جمعیت را پذیرفت و قتاده را مورد سرزنش قرار داد، قتاده که بیگناه بود از این جریان بسیار ناراحت شد و به سوی عمومی خود بازگشت و جریان را با اظهار تأسف فراوان بیان کرد، عموی او را دلداری داد و گفت: نگران مباش خداوند پشتیبان ما است. آن وقت بود که این آیت و آیت بعد نازل شد و این مرد بیگناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شدید قرار داد و به پیامبر هم وحی شد که از خائنان حمایت نکند: تفسیر: از خائنان حمایت نکنید- در این آیت خداوند نخست به پیامبر صلی الله علیه و آله توصیه می کند که هدف از فرستادن این کتاب آسمانی این است که اصول حق و عدالت در میان مردم اجراء شود، می فرماید: «ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی» (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ).

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد، می گوید: «هرگز از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمائی» (وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا)

گر چه روی سخن در این آیت به پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی شك نیست که این حکم يك حکم عمومی نسبت به تمام قضاوت و داوران می باشد، و به همین دلیل چنین خطابی مفهومش این نیست که ممکن است چنین کاری از پیامبر صلی الله علیه و آله سر بزنند! (باز هم تلاش برادران اهل تشیع برای نشان دادن عصمت پیامبران، تا عصمت امامان را تثبیت کنند).

آیت ۱۰۶:

در این آیت خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که «و از پیشگاه خداوند طلب آمرزش نما» (وَ اسْتَغْفِرِ اللَّهَ).  
«زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً).

پنجم - آیت ۵۵ سوره غافر: " پس صبر کن که وعده خدا حق است و برای گناهت آمرزش بخواه و به سپاس پروردگارت شامگاهان و بامدادان ستایشگر باش."

ششم - آیت ۱۹ سوره محمد: "پس بدان که معبودی جز «الله» نیست؛ و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن. و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می‌داند."

و آیت دوم سوره عبس. و ده ها آیت دیگر که همه نشان از عتاب مستقیم یا غیرمستقیم خدا نسبت به پیامبر دارد - به دلیل اشتباه یا گناه.

اکبر گنجی، یکی از پژوهشگران پرکار، عمیقاً آشنا به قرآن، نویسنده و تحلیل گر امانت دار و صاحب نام در مقاله ای تحت عنوان "محمد، مخاطب عتاب های تند الاهی" نوشته می کند که در قرآن ۶۴ خطاب مستقیم و ۴۳ خطاب غیرمستقیم از جانب خدا به پیامبر اسلام وجود دارد. یقیناً در این ۱۰۷ خطاب بیشتر از آنچه من در بالا بدان اشاره نموده ام، عتاب وجود دارد!

شرح حال سائر پیامبران از روی قرآن یا از روی تورات و انجیل نیز گویای این واقعیت است که پیامبران این دو دین نیز بری از خطا نبوده اند.

ماجرای نافرمانی حضرت آدم. ماجرای عشق آلوده به گناه حضرت داوود نسبت به زن اوریا، مادر سلیمان و فراهم ساختن زمینه قتل بی موجب اوریا بی خبر از همه چیز. ماجرای به سنگ زدن و شکستادن لویح حاوی فرامین خدا، به وسیله حضرت موسی - بی احترامی موسی به خدا. ماجرا های لوط و نوح و... همه نمایانگر آن است که پیامبران الهی هم، چون انسان بودند، از خطا خالی نبودند! (در مذهب شیعه حتی امامان را مصون از گناه می دانند، که من آن را تلاشی ناموفق برای اثبات چیزی که وجود ندارد، می دانم - هر قدر هم دلیل بیاورند).

غرض از این همه مثال و درد سر این است که، اگر پیامبران دارای عصمت کامل نیستند و می توان آن ها را، بر وفق آیات قرآن، جائز الخطا خواند، چگونه نمی توان بر عرفائی مثل "فریدالدین عطار"، "ابراهیم ادهم"، "مولوی" و غیره و غیره خرده گرفت؛ و به چه دلیل باید از همه کارها و همه سخنان آن ها یک سره دفاع کرد - حق که حق، از ناحق چرا؟

ولی از این غرض هم مهم تر این غرض است که به قول یکی از شعرای معاصر - سهراب سپهری - "چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید." آره، باید شست، اما به گونه هوشمندانی وظیفه شناس و باوجدان و مسوول در برابر خود و در برابر مردم خود، و در برابر آینده!

۱.۲.۱) بنابراین بر مصلحتی بودن افکار (تنها در صورت لزوم) می توان مهر تأیید گذاشت، زیرا در جامعه استبداد زده ای که کسی را یارای ایستادن در برابر قلدان دین خو و شاهان جبار و خونریزی که در پشت آن ها قرار دارند، دین خویان و شاهانی که با اندک حرفی حکم ارتداد و تکفیر هزاران انسان را صادر می کنند و در مهدور الدم (کسی که کشتن وی موجب قصاص نمی شود) خواندن وی لحظه ای هم درنگ نمی کنند، ترویج افکار نسبتاً آزاد عارفان، البته تنها افکار انسانی عارفانه، کاری بدی نیست، اما سالم خواندن هر فکر عرفاء، مانند آنچه در باب کعبه و "رابعه" گفته شد، فکر نکنم درست باشد.

۱.۲.۲) در این جا می خواهیم از فرصت استفاده کرده ضمناً این نکته را هم عرض کنم که بحث روی اموری که امکان آن میسر نیست، یعنی خدا وقوع آن را به دست بشر ممکن نساخته است، تنگ نظری نیست، بلکه پذیرفتن یک حقیقت مسلم است که ما آن را رابطه علت - معلولی می خوانیم که یکی از راه های به سعادت رسیدن مردم است. در این رابطه در صدر این مقال به حد وافی صحبت شده است!

۱.۳) به فکر من مهم این است که ذهن انسان ها را از خرافات پاک کنید. این کار به نفع جامعه است، نه حمایت یا ترویج خرافات!

۱.۳.۱) من در یکی از نوشته هایم کلمه "کیان" را به کار برده بودم، یکی از هم وطنان معنی آن را پرسیده اند. این کلمه جمع کلمه "کی" است که معانی متعددی دارد، اما منظور من تنها سه معنی آن بود:

۱- پاک.

۲- محترم.

۳- بزرگ.

۲۰۱۶/۰۲/۰۱